

## تعامل دین و دولت در ترکیه

محمد رضا حیدرزاده نایینی، تعامل دین و دولت در ترکیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ۳۵۰ صفحه.

احمد جانسیز

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

«تعامل دین و دولت در ترکیه» عنوان کتابی است که توسط محمدرضا حیدرزاده نایینی با هدف شناسایی چارچوب «اسلام سیاسی» در ترکیه و جهت تبیین تواناییهای بالقوه (فرصتها) و شناسایی موانع (چالشها) بر سر راه اسلام‌گرایی در آن کشور نوشته شده است. نویسنده در پنج بخش کتاب سعی دارد زمینه‌های تاریخی و فرهنگی سیاسی-مذهبی در ترکیه، احزاب راست دینی، قرائتهای مختلف از اسلام، ریشه‌های هویت فرهنگی و سیاسی ترکیه و نیز آینده اسلام‌گرایی و بازیگران سیاسی آن کشور را ارزیابی و مفروضات خود را آزمون نماید.

کوشش نویسنده برای رسیدن به این هدف ستودنی است. بخصوص که تحقیق خود را با اقتباس افکار و تحلیلهای زیبای صاحب نظران اهل ترکیه و خارج از آن کشور تنوع بخشیده است. ولی باید گفت که ضعفهای متدولوژیک و افراط در نقل قولهای

عقب نشینی دین از حوزه عمومی به ساحت خصوصی افسراد است. اگر هم نویسنده محترم هم به این نکته تظن داشته است، در متن کتاب کمتر از منظر جامعه‌شناختی به تبیین و توضیح نیروهای (اجتماعی-اقتصادی) قدرتمند عرفی شدن توجه نشان داده است.

در پایان بر خود به عنوان یک فرد علاقه مند به این مباحث در چارچوب شرایط ایران، سپاسگذاری و تقدیر از اهتمام نویسنده را فرض می‌دانم و برای ایشان آرزوی توفیق و آفرینش آثار بیشتر و بهتر می‌کنم.

رسانه ای تا آکادمیک، انسجام نظری کتاب را از مجرای اصلی آن خارج نموده است. مشکلات نظری هر چند در ابعاد کوچک از همان آغاز دیده می شود. نویسنده در قسمت «هدف تحقیق» خود ضمن برشمردن متغیرهای مختلف، به «قرائتهای مختلف از اسلام سیاسی» اشاره می کند، (ص ۲۴) ولی در قسمت ارکان و پایه های نظری تحقیق «چینی از اسلام سیاسی» را مطرح نمی سازد و بدون توجه به اینکه مفهوم «اسلام سیاسی» نیز به قرائتهای متفاوت از اسلام مربوط می شود، در جاهای مختلف کتاب، مفهوم «اسلام سیاسی» بدون هیچ گونه توضیحی پذیرفته و به کار برده شده است گویی که «اسلام سیاسی» یکی از پارادایمهای ذهنی نویسنده است. در حالی که خود وی وجود چارچوبهای از پیش تعریف شده ذهنی در تحقیقات سیاسی را یک ضعف اساسی می داند. (ص ۲۹) در کتاب مفاهیم مشابهی همانند «دموکراسی اسلامی» یا «دموکراسی نظامی» نیز، دچار همین سرنوشت گنگ شده اند.

جهت بررسی بسترهای تاریخی و اجتماعی جریانات فکری بزرگ در ترکیه، ارزیابی میراثهای مهم امپراتوری عثمانی نظیر نهاد خلافت - سلطنت ضروری است. در

کتاب تاکید می شود که طی چند قرن حکام عثمانی از طریق «نهاد سلطان - خلیفه» بر قلمرو پهناور امپراتوری عثمانی حاکمیت خود را اعمال می نمودند. این نهاد یک نهاد اقتدارگرا بود که هم بر امور دنیوی و هم در قلمرو امور مذهبی نفوذ خود را اعمال می کرد. پس چرا و چگونه ریشه های این نهاد سست شده است؟ کتاب حاضر در این زمینه به دو موج بدعت اشاره می کند: نخست، اصلاحات برخاسته از درون نظام سیاسی که روندی از بالا (نخبگان حاکم) به پایین (سایر اجزای جامعه) بود. تنظیمات، نمونه بارز موج اول است. موج دوم، فرآیند نوگرایی و تجدد خواهی بود که هم از سوی نخبگان سیاسی در درون حاکمیت و هم از سوی متفکرین خارج از حاکمیت ترویج می شد. (ص ۴۰) طبیعی بود که در این شرایط، نهاد سلطنت و خلافت با دشواریهایی جدید روبه رو گردد و روحانیون جامعه در کنار نهاد سلطنت به عنوان دو محور عمده ضدتجددخواهی معرفی شوند. جالب اینجاست که نگرش سلطان آن دوره نسبت به گفتمان تجدد دو بعدی بود. سلطان معتقد بود که تمدن غرب را باید به دو بخش تقسیم کرد: «فن آوری غربی» و «عقاید غربی». به نظر وی تکنولوژی یا آگاهی با فن آوری غربی ها دروازه ترقی و

پیشرفت است، در حالی که آراء و عقاید منتشره توسط غرب زهری کشنده برای بلاد اسلامی می باشد.

سلطان از این دیدگاه، اسلام را به منزله یک "فرهنگ" می دید که توان انسجام و وحدت داخلی امپراتوری عثمانی را داشت. اسلام برای عثمانی به منزله بسیج سیاسی و اجتماعی در راه اهداف آن و روزنه امید مردم تحت امپراتوری بود. ولی ظهور جریانات فکری جدید همانند پان ترکیسم و نیز تحولات ضد مذهبی در بدو تأسیس جمهوری در ترکیه زمینه های محو خلافت و سلطنت را مهیا کرد.

در ابتدا مصطفی کمال پاشا سیاست حرکت گام به گام را انتخاب کرد و از ابتدا منویات خود، یعنی مخالفت با نهاد ریشه دار خلافت را آشکار نساخت. مورخین علت اتخاذ این سیاست را عمدتاً ملاحظات سیاسی و حمله متحدان علیه قلمرو عثمانی می دانند. وی در طول جنگ استقلال اعلام کرد که برای اعاده قدرت به شخص سلطان مبارزه می کند و بنابراین از حمایت سلطنت طلبان نسبت به جنبش ملی مستظهر گردید. حتی بعد از آنکه مجلس اعلاى ترکیه به نام مردم تأسیس شد، مصطفی کمال هنوز چنین عنوان می کرد که

این کار به این دلیل انجام شده که سلطان گرفتار نیروهای متفقین است و نمی تواند رهبری نجات ملت ترکیه را در دست گیرد.

تصمیم بعدی وی جهت الغاء خلافت، در حقیقت یک قید و بند بزرگ را از حکومت او دور می کرد و آن، احتمال دخالت مداوم نهاد خلافت در سیاستهای خاص ضد مذهبی او بود. به عبارت دیگر، مصطفی کمال پاشا می خواست یک تنه قدرت را در دست داشته باشد تا خط مشی مذهب زدایی از سیاست و جامعه ترکیه را شروع نماید. (ص ۷۲)

با آنکه علمانیت (سکولاریسم) و یا داشتن علقه های اسلامی، مسئله ای فردی یا سلیقه ای است، ولی تا زمان حاضر ترکان غرب زده و وفادار به اصول آتاتورک مترصد زدودن نفوذ مذهب در زندگی روزمره خود بوده اند. ترکان دیگر به ویژه روستاییان، الگوهای سنتی خود را با اسلام حفظ کرده اند. از این رو نوعی دوگانگی در جامعه ترکیه بین تعداد زیادی از نخبگان طرفدار علمانیت در مناطق شهری و اکثریت مردم اعم از افراد طرفدار سنت در شهرها و روستاها ایجاد شده است. بدون شک مسئله علمانیت به صورت یکی از مسایل جنجالی در بین مردم چه در زمان حیات آتاتورک و چه در زمان حاضر باقی مانده است.

تعامل نزدیک دین و سیاست در صحنه اجتماعی و سیاسی ترکیه یکی از شاخصهای کلیدی این کشور است و به رغم تغییر حکومت و مبانی مشروعیت آن از «مشروعیت دینی» به «مشروعیت ملی»، هنوز سیاست ترکیه نمی‌تواند از نقش تعیین‌کننده مذهب در راه اهداف خود غافل باشد. به هر حال، جایگاه مذهب در فرهنگ سیاسی ترکیه، خواه ناشی از استفاده ابزاری از دین توسط احزاب سیاسی باشد و خواه از سنن و فرهنگ یا از دستگاه دیوان سالاری عثمانی به ارث رسیده باشد، یک تعارض جدی در داخل نظام سیاسی ایجاد کرده است.

تحول در نسلهای جدید، قیامها و واکنشهای مردمی در برابر تغییرات سریع نظام اجتماعی بر اساس سکولاریسم، بعداً در دوره تکثر احزاب سیاسی باعث شکل‌گیری و تکامل احزاب راست دینی شد. آیا این احزاب که با مجوز حکومت لائیک تأسیس و مشغول فعالیت شدند، می‌توانستند به اهداف دینی خود برسند؟ تعطیلی احزاب سیاسی در دموکراسیهای غربی یک امر غیردموکراتیک تلقی می‌گردد، در حالی که در ترکیه این اقدام یک پدیده عادی است.

با این حال، برخلاف بسیاری از

کشورهای اسلامی که سیاست سرکوب نظامی را به عنوان تنها راه حل موجود در مقابل اسلام‌گرایان اتخاذ کردند، در سیاست داخلی ترکیه این امکان فراهم شد که احزاب راست دینی یا معتقد به اسلام سیاسی به صورت نسبتاً کنترل‌شده‌ای در صحنه سیاسی مشارکت داشته باشند. عوامل محدودکننده مانور این احزاب بسیار متنوع بوده است که از اهرم کودتای نظامی و کودتای سیاسی گرفته تا استفاده از ابزارهای فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود. بنابراین حداقل می‌توان گفت که این گونه احزاب مورد آزار مستقیم قرار نگرفته‌اند. در مقابل، احزاب راست دینی نیز اقدامات زیادی انجام داده‌اند تا اثبات کنند که جزئی از نظام سیاسی غیردینی در ترکیه می‌باشند. بنابراین مبارزه احزاب راست دینی ترکیه را هرگز نباید «مبارزه با رژیم» تلقی کرد. طبعاً، «مقررات بازی مبارزه در درون رژیم» را نیز خود صاحبان قدرت دستکاری می‌نمایند. نتیجه این روند، انشعاب در احزاب راست سنتی و ذوب شدن آنها در داخل نظام سیاسی است.

کتاب حاضر، پس از ارائه اطلاعات زیاد و گاهی ملال‌آور درباره طریقت‌های ترکیه، بحران هویت در آن کشور را بررسی

می‌کند. نویسنده عناصری همانند زبان، قلمرو و سرزمین، تابعیت و نژاد را برای شکل‌گیری کامل هویت ناکافی ندانسته، بر جایگاه مذهب در ساخت هویتی ترکیه تأکید دارد. ولی پیچیدگی تعیین هویت ترکیه در حال حاضر قابل حل به نظر نمی‌رسد. لذا، نویسنده کتاب نیز به دیدگاه‌های صاحب نظران در این زمینه توجه دارد:

«مشکل اصلی ترکیه، نامشخص بودن هویت این کشور است. به این معنی که برخی از روشنفکران غرب زده می‌خواهند میهن آنها جزئی از اروپا شناخته شود. در حالی که جمعیت ۹۹ درصدی مسلمان ترکیه، هویت اسلامی این کشور را خواستارند. در نتیجه تضاد این دو اندیشه، ترکیه ضمن عضویت در ناتو و تلاش برای پیوستن به اتحادیه اروپا، عضو سازمان کنفرانس اسلامی هم هست و در همان حال با نگرش به جماهیر آسیای میانه [مرکزی] به دنبال اهداف پان‌ترکیستی خود می‌باشد.» (ص ۲۴۵)

علاوه بر اینها ترکیه متحد آمریکا است و با اسرائیل نیز روابط نزدیک دارد. از نظر فرهنگی نیز اقداماتی همانند تغییر الفبا، منجر به فاصله گرفتن نسل‌های جدید از ریشه‌های نقش و هویت تاریخی خود شده است. در این شرایط، آیا بحران هویت

جامعه ترکیه پایان پذیر است؟ رشد گرایش‌های اسلامی در دوران اخیر ترکیه نیز قدرت پاسخگویی آن را ندارد. معضل بازخیزی اسلامی در جهان این است که چگونه نوسازی و نوگرایی در اسلام تعریف شود، به صورتی که «احساس هویت اسلامی در جهان مدرن» با ناسیونالیسم و مظهر آن یعنی «ملت-کشور» هم‌خوانی داشته باشد. توسعه اجتماعی و اقتصادی یک شرط لازم برای حصول مجدد به یک احساس اسلامی از هویت در جهان مدرن است.

کتاب در ارتباط با شکل‌گیری هویت اسلامی به عوامل خارجی همانند تأثیر انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی بلوک شرق و جهانی شدن و نیز عوامل داخلی همچون احساس پوچی کمالیسم و خلاء ایدئولوژی رسمی اشاره ای نمی‌کند.

در تعامل دین و دولت، جایگاه سازمان امور دیانت ترکیه نیز اهمیت دارد. این نهاد به عنوان تنها سازمان مذهبی در جمهوری ترکیه، جزئی از دستگاه دیوان‌سالاری دولتی این کشور به شمار می‌رود. این سازمان، نهادی وابسته به نخست‌وزیری است. از طریق این سازمان کلیه عملکردهای مذهبی تحت کنترل دولت درآمده است. علت طرح وابستگی این نهاد به دولت این است که حتی

اگر اجرای سیاستهای سکولاریسم در ترکیه را موجه بدانیم، باید به این حقیقت تلخ اذعان کنیم که از حیث نظری، «جدایی دین از سیاست» در این کشور رعایت نشده است و در حقیقت، سازمان امور دیانت به عنوان تنها ارگان مجاز مذهبی، خود زیر مجموعه دولت محسوب می شود، نه یک مجموعه مجزا از دولت. سابقه عملکرد این سازمان نشان می دهد که این نهاد نه تنها در کنترل امور دینی در جامعه به عنوان یکی از بازوهای دولت لائیک ایفای نقش نموده است، بلکه جهت غیرسیاسی کردن توده های مسلمان، برنامه های خاصی را اجرا کرده که نویسنده به این رویه ها اشاره خاصی نداشته است. این نقصان، قبلاً نیز در شکل بررسی طریقتها مشاهده می شد.

یکی از ضعفهای کتاب این است که منابع و مراجع اصلی، اگر چه ضد دین نباشند، عمدتاً غیردینی هستند. در برخی مواردی هم که دیدگاههای محافل اسلامی منعکس شده است، منابع آنها نشریات بسیار حاشیه ای و فاقد ارزش علمی اسلام گرایان می باشد. بدشأنی نویسنده کتاب، سرعت تحولات سیاسی اخیر در ترکیه است که اکنون باعث تغییر اطلاعات ارایه شده در کتاب و گاهی ایجاد تناقضات محتوایی شده

است. به رغم اینکه کتاب حاوی دیدگاههای متنوعی است، ولی تاریخ مصرف برخی از بخشهای آن، گذشته است. در چنین شرایطی چگونه می توان «راه آینده» را روشن کرد؟

از سوی دیگر کتاب در اطلاعات ارایه شده گاهی دچار اشتباهاتی شده است که برخی از آنها قابل اغماض نمی باشند که چند نمونه از آنها در زیر آورده می شود:

آیا لایحه اصلاح نظام مدرسه عثمانیان در سال ۱۹۷۷ م. (!) ارایه شده است؟ (ص ۴۷)

نویسنده همچنین نامیک کمال (روشنفکر دوره عثمانی) را با نامیک کمال زیبک (یکی از دیوان سالاران فرهنگی معاصر) اشتباه گرفته است. (ص ۵۶)

ضمناً تاریخ طرح اندیشه های سید جمال الدین اسدآبادی در عثمانی، سال ۱۹۷۰ (!) معرفی شده است که نشانگر ضعف ویرایش محتوایی است. (ص ۵۶)

در این شرایط، مطالعه این کتاب گاهی به پیشروی در میدان مین شبیه است. این نکته نیز حایز اهمیت است که در تعامل دین و دولت در ترکیه نوعی «تقیه سیاسی» به عنوان ابزار مهم هر دو جبهه به چشم می خورد. اگر مطالب صفحه ۷۱ و ۱۳۵

## چهره جدید امنیت در خاورمیانه

Lenore G. Martin (ed.), *New Frontiers in the Middle East Security*, London: Macmillan Press, 1998, 285 pages.

قدیر نصری

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و

مطالعات استراتژیک خاورمیانه

کتاب را کنار یکدیگر بگذاریم، می‌توانیم در این زمینه به یک استقراء ساده دست پیدا کنیم: لائیک‌ها و اسلام‌گراهای ترکیه در صورت نیاز خود را مدافع اسلام یا سکولاریسم نشان می‌دهند. در پایان باید گفت که تعامل دین و دولت در ترکیه، تعاملی است نامتعادل و نابرابر. لذا، از الغاء خلافت تاکنون، زمان به نفع دولت سکولار سپری شده است.

در آغاز سده بیست و یکم، خاورمیانه همچنان بین‌المللی‌ترین منطقه دنیاست. روندهای موجود به گونه‌ای است که «امنیت» و «بقاء» باز هم مهمترین مسئله رژیم‌های حاکم می‌باشد و استراتژیهای متداول، بیش از رشد و توسعه بلندمدت، به دفع بحرانهای پیش رو و نوپدید می‌پردازند. حاکمیت و سلطه بلندمدت سلاطین منطقه هم نتوانسته است بحرانهای پی‌در پی و چندبعدی خاورمیانه را علاج کند و انبوهی از مسایل از مشروعیت گرفته تا کارآمدی، تساهل قومی و امنیت اقتصادی همچنان معضل پیش روی رژیم‌های حاکم است. مجموعه این شرایط نشان می‌دهد که خاورمیانه پژوهی و منطقه‌شناسی باید با روش و سیاقی نوین صورت بگیرد و بررسیها صرفاً به قدرت نظامی و جایگاه ژئوپلیتیک کشورها